

سلطان بهاء الدین سامو سلطان علاء الدین حسین

درین مدت فرموده بود تا تربت سیف الدین سوری و روضه ملک الجبال هر دو را در صندوق ها گذاشته بودند و چون هفت روز در گذشت شب هشتم بقول منہاج سراج این ابیات را سرود و به مطربان داد تا پیش او در چند و چغانه بزدند و آن نظم این است:

جهان داند که من شاه جہا نم چراغ دوده عبا سیا نم (۱)

علاء الدین حسین ابن حسینم که دایم (۲) باد ملک جاودانم

چو بر گلگون دولت بر نشینم یکی باشد زمین و آسمانم

همه عالم بگیرم چون سکندر بہر شهری شد دیگر نشانم

بر آن بودم که از او باش غزنین چو رود نیل جوی خون برانم

و لیکن گندہ پیرانند و طفلان شفاعت می کند بخت جوانم

بیخشیدم به ایشان خون ایشان

که با داجان شان پیوند جانم

و بقول منہاج سراج بعد از آن فرمود که بقیه اهل غزنه را بخشودم و از مجلس برخاست و به حمام رفت و روز هشتم با امداد بر خاست و با تمام حشم غورو ملوک بر سر روضه برادران خود آمد و جامه عزای پوشیدیم با جمله لشکر هفت شبانه روز دیگر بر سر آن روضه تعزیت داشت و ختم های قرآن کرد و صندوق های برادران در مہدہانہاد و از غزنین بہ سمت بلاد داوڑ و بست کوچ کرد و بہ شهر بست رسید و قصور عمادات محمودی را کہ در آفاق مثال آن نبود تمام خراب کرد و بہ غور باز آمد و مراقب برادران را در جوار اسلاف خود دفن کرد.

(۱) در مصرع دوم بیت اول مقصد از دورہ عباسیان همانا خاندان عباسیان غوری جد علاء الدین

حسین است نہ چیز دیگری.

(۲) این مصرع را بعضی ها چنین ضبط کنند: کہ باقی باد ملک جاودانم

علاء الدین سلطان غوری صاحب دیوان مکملی نیز بوده است کہ عوفی بہ تصریح خودوی دیوان او را باری در کتابخانه سمرقند یاد دیوان اتسز ملاحظہ و مطالعہ کرده و لی اینک جز شماری چند ازین سلطان صاحب قلم و شمشیر در دست نیست.

و به روایت دیگر چون علاء الدین حسین شهنشاه فردوسی را باز کرد و این بیت فردوسی را که در مدح محمود است خواند بر غزنه و اهل آن رحم کرد و ایشان را ببخشید :

چو کو دك لب از شیر مادر بشست

بگهواره محمود گوید نخست

چون سلطان علاء الدین به غور رسید به اتفاق مؤرخین عدد از سادات غزنی را که جهت انتقام خون سید مجد الدین موسوی وزیر برادر مقتول خویش با جوالهای خاک غزنین در گردن هر یک به فیروز کوه آورده بودند احضار فرمود و آن سادات را بکشت و خون ایشان با خاک غزنین بیامیخت و بقول منهاج سراج از آن خاک بر کوه های فیروز کوه چند برج ساخت چنانچه تا بدین عهد (عهد منهاج السراج) آن برجها باقی بود. سوختن عمارات محمودی از غزنین گرفته تا به بست بدست سلطان علاء الدین حسین غوری که در اثر آن لقب جهان سوز به دو داده شد و ما در مبحث جداگانه از آن بحث نمودیم امریست واضح و روشن. عدد از مؤرخین را علاوه بر آن عقیده بر آنست که علاء الدین حسین غوری کتابخانه و کتب غزنی را نیز آتش زده چنانچه شاغلی عباس اقبال به استناد این دسته مؤرخین در کتابش موسوم به تاریخ ایران در طی واقعات پادشاهی یمین الدوله بهرام شاه بن مسعود (۵۱۱-۵۴۸) می نگارد که ... بسیاری از ابنیه و عمارات و کتبر را (علاء الدین حسین غوری به باد فناداد) درین مورد بناغلی خلیلی در سلطنت غزنویان در طی عنوان سوختن غزنه به وضاحت می نگارد: اینک میگویند علاء الدین کتبا بخانه غزنی را آتش زد بهتان است زیرا در تفسیر کبیر خویش امام رازی می نگارد که آن کتبر علاء الدین در کتب

خانه فیروز کوه برده بود و امام فخرالدین رازی ازان استفاده کرد است. درین مورد باید گفت که قول ثانی بر علاوه آنکه قولیست مستند و معتبر به پیمانه زیادی معقولیت نیز دارد چه سلطان علاءالدین حسین غوری از ادب و علم بهره کافی داشت و طبعاً شخصی بود کتابدوست و علم پرور و اگر چه عمارات و ابنیه زیبای غزنه و بست زاد را اثر قهر و غضبی که از رهگذر مرگ بی موجب برادران و ظلم و ستم غزنویان به او دست داده بود و یا آنکه تحت تأثیر تمایلان محیط آن روز که چنین و چنان را امتقاضی بود، طعمه حریق کرد اما سوختن کتب و گنجینه های علم را نمی توان به او نسبت داد.

گویند چون سلطان علاءالدین حسین در فیروز کوه سادات غزنین را به قصاص سید مجدالدین موسوی که او را با سلطان سوری از یک طاق غزنین آویخته بود، به قتل رسانید به عشرت و نشاط مشغول شد و این اشعار را بسرود:

آنم که هست فخر ز عدلم ز ما نه را آنم که هست جورز بذلم خزانه را
انگشت دست خویش بدنندان کند عدو گاه علوم چون برزه کمان نهم انگشتوانه را
بهرام شه به کینه من چون کمان کشید تال ما کندم به آینه از کمر او کمانه را
یشتی خصم گر چه همه رای وران بود کردم به گرز خورد سر رأی و رانده را
کین توختن به تیغ در آموختم کنون شاهان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدم ز جنگ بر گوی قول و بیار آن قرانده را
دولت چو بر کشید نشاید فرو گذاشت قول مغنی و می صاف مغانه را

سلطان علاءالدین چون از مهم غزنویان فارغ گردید برادر زاده های خود یعنی غیاث الدین محمد سام و معز الدین محمد سام پسران سلطان بهاء الدین سام را به ایالت سمنگه که در هنگام تقسیمات ایالات غور بین برادران به پدر ایشان رضید

و اقبل از مرگ ملك الجبال اصلاً در آنجا مقیم بود گسیل داشت و اختیارات آن نواحی را به ایشان واگذار شد، اما چون غیاث الدین و معز الدین اشخاص با استعدادی بودند و در اثر حسن خلق و رویه نیکو در آن ایالت طرفداران و فدائیان زیادی یافتند و از اطراف و جوانب مردم به ایشان پیوسته و سلطان علاء الدین از خوف اینکه ایشان علیه او قیام نکنند در اثر سعایت اهل حسد و مغرضان هر دو برادر زاده را گرفتار نمود و ایشان را در قلعه و جیرستان محبوس گردانید. در مورد اینکه چطور و چه وقت علاء الدین حسین غوری بر اقتدار آمد و قوت گرفت بد بختانه بین مؤرخین اختلافات زیادی موجود است تا این حد که احوال این سلطان غوری و وقایع ابتدائی سلطنت وی ذکر گردید همانا به استناد منهاج سراج و مؤرخین دیگری که از وی پیروی و نقل کرده اند بوده است و نیز باید متذکر شد که در مورد تاریخ فوت بهرامشاه غزنوی نیز همچنان اختلافات بین مؤرخین موجود است که در اثر آن نمی توان از تاریخ و وقایع سلطنت یکی در مورد دیگری استفاده کرد و همچنان است. وقایع حیات خسرو شاه جانشین بهرامشاه غزنوی. دسته از مؤرخین را عقیده بر آنست که چون ملك الجبال در اثر دعوت ساندان بهرامشاه که در مقابل سنجر می خواست با غوریان متفق و دوست گردیده غزنی آمد و بدست شاه غزنه مسموم شد سلطان علاء الدین بر غزنه لشکر کشید و بهرامشاه به هند گریخت و بتاريخ ماه پنجم سال ۵۴۳ عیسوی سلطان علاء الدین به غور بازگشت و سوری برادر خویش را در غزنه گذاشت و چون بهرامشاه در زمستان آن سال بر غزنی زد و سلطان سوری را کشت علاء الدین حسین باز به غزنه حمله کرد و آن شهر را طعمه حریق گردانید و تاریخ حمله و علاء الدین و حریق غزنه را بدین ترتیب سال ۵۴۷ ضبط می کنند و گویند بعد از آن علاء الدین علیه سنجر قیام کرد.

برخی بر آنند که بعد از فوت اعز الدین حسین چون جایش به پسرش علاء الدین رسید و علیه بهرامشاه قیام کرد غزنین را در غیاب بهرامشاه متصرف شد و برادر

خود سوری را بر تخت نزنه نشاندا تا آنکه بهرامشاه مراجعت کرده و سوری را کشت؛ بین نظریات ابن دسته و دسته فوق محض در مورد حضور و عدم حضور بهرامشاه در هنگام حمله علاء الدین به غزنه اختلاف است و بس. برخی بر آنند که بهرامشاه قبل از آنکه علاء الدین واردوم به غزنه رسد مرده و جایش به پسرش خسرو شاه رسیده بود و به مجرد رسیدن علاء الدین به غزنه خسرو شاه به لاهور گریخت و بعد از آنکه علاء الدین به غور رفت خسرو شاه از هند مراجعت کرد و تاهنگام فتنه غزان در آن شهر خراب اقامت داشت.

گروهی بر آنند که بعد از مرگ اعز الدین حسین پسرش سیف الدین سوری بسوی تخت نشست نه علاء الدین حسین و سیف الدین چون به غزنه متسلط گردید برادرش علاء الدین بر غور حکمران شد و تاریخ این حادثه را نیز سال ۵۴۳ قید کنند تا آنکه به غزنه مستولی گردید.

برخی را عقیده بر آنست که علاء الدین در سال (۵۵۰) هجری غزنی قبضه کرد (۱) بهر تقدیر از نظریات فوق چنانچه قبلاً هم متذکر شدیم باید تا تاریخ سلطه علاء الدین حسین را بر غزنه همان سال ۵۴۴ و یا بالآخره سال ۵۴۵ خواند.

مختصری از اختلافات مورخین را در موارد متذکره دیدیم اینک در مورد آنکه سلطان علاء الدین حسین غوری بعد از فتح و حریق غزنی و مراجعت به غور غزنه را به که سپرد و یا آنرا همچنان مجمل باقی گذارد نیز اختلافاتی به مشاهده می رسد. چنانچه تاریخ یقینی فتح غزنه بدست علاء الدین حسین در کتب مؤرخین دستیاب نمی گردد.

(۱) به این کتب مراجعه شود: طبقات، روضة الصفا، فرشته، لب التواریخ، جامع التواریخ،

حبیب السیر، طبقات سلاطین اسلام تاریخ گردیده و تاریخ ایران

برخی ازین مورخین حتی از جانشینان و گماشتگان مشارالیه به غزنه نیز تذکری نداده اند و از کسانی که از آن متذکر شده اند چنانچه گفته شد اقوال ایشان مختلف است منهاج سراج درین مورد به وضاحت چیزی نمی نگارد .
 فرشته می نویسد که چون سلطان علاءالدین غزنین سوخت و آنگاه به غور رفت و در راه جمیع عمارات را که منسوب به اولاد سبکتگین بود ویران کرد بعد از مراجعت سلطان علاءالدین سوری خسرو شاه به طمع غزنی بود و به امداد سلطان سنجر از لاهور با سپاه آرا سته بدان جانب عزیمت فرمود و چون در آن زمان ترکان غزان سنجر را گرفته متوجه غزنی شدند طاقت مقاومت نیاورد و باز جانب لاهور رفت و غزان ده سال غزنین را بگرفتند و بعد غوریان از ایشان غزنین را قبض کردند .
 منهاج سراج نیز در مورد خسرو شاه و غزان، قبل از فرشته گوید که غزنین ۱۲ سال بدست ترکان غزبماند تا آنکه سلطان سعید غیاث الدین محمد سام ایشانرا از آنجا راند و معزالدین محمد سام را به غزنین بنشانید .
 باز هم فرشته می نویسد که به روایت دیگری چون خسرو شاه از آسیب علاءالدین غوری بگریخت سلطان غوری گرمسیر و تکینا باد را مسخر ساخت و به سلطان غیاث الدین محمد سپرد و به غور رفت و چون خسرو شاه از هند با سپاه موفور متوجه غزنین شد علاءالدین می خواست که مصالحه نماید و به این طریق که خسرو شاه قلعه تکینا باد را بوی گذارد و به غزنین قناعت نماید اما خسرو شاه قبول نکرد و علاءالدین غوری این رباعی گفته نزد او فرستاد :

تا خلق جهان جمعه به بیداد افتاد

اول یدرت نهاد کین را بنیاد

سر تاسر ملک آل محمود به باد

هان تا ندهی ز بهر یک تکنا باد

خسروشاه به امداد سلطان سنجر مستظهر بود بآن صلح اکتفا نکرد قضا را در همان روز زبونی طالع سنجر به وضوح پیوست و از ترس علاءالدین مجدداً به طرف لاهور گریخت و در آنجا بمرد (۵۵۵) هـ .

منہاج سراج نیز در ذکر سلطنت شهاب الدین از رباعی فوق علاءالدین حسین تذکر می دهد . صاحب روضۃ الصفا نیز می رسد که خسروشاه بعد از وفات پدر پادشاه شد چون علاءالدین حسین متوجه غزنین گشت او گریخته بجانب هندوستان رفت و در لاهور به حکومت مشغول شد .

مورخ مذکور علاوه میکند که بعضی از مؤرخان گویند که چون علاءالدین حسین از غزنین مراجعت نمود خسروشاه از دیار هند معاودت کره و بیدار الملک خویش آمد تا آنکه از دست غزان باز منہزم شد و در سال (۵۵۵) هـ فوت شد .

صاحب لب التواریخ نویسد که در آخر عهد سلطنت بهرامشاه علاءالدین حسین بن حسین که اول ملوک غوراست به وی خروج کرد بهرامشاه از وی منہزم شد بجانب هند رفت و او برادر فورسوری را در غزنین پادشاهی داد و مراجعت به فیروز کوه ... بهرامشاه باز به غزنه آمد و با سوری جنگ کرد تا آنکه او را کشت و چون خبر به علاءالدین حسین رسید بر افر وخت و باز عزیمت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرامشاه در سال ۵۴۴ در گذشت و بعد از آن علاءالدین حسین غزنه را غارت کرد و برادرزاده اش غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام به نیابت بر غزنه پادشاهی می کرد و غیاث الدین خسروشاه را به مواعید بر خود ایمن گردانید و بعد از آن او را اسیر کرد و این در سنه ۵۵۵ بود و ده سال در قلعه محبوس بود و در سنه ۵۶۵ در گذشت .

نمی توان مختصر اقوال جمیع مؤرخین را که در آثار ایشان چندان اختلافات به نظر می خورد در اینجا نقل کرد و هم از جانب دیگر بعضی از اقوال ایشان چنانچه دیده شد هرگز قابل اطمینان نیست از آنجاست که نمی توان از روی آن جانشین حقیقی سلطان غوری را در غزنه بعد از حریق پیدا کرد. چه بقول منهاج سراج که نسبت بدیگران باید اضافه تر به اقوال وی اعتماد کرد علاء الدین حسین بعد از فتح غزنه چون به فیروز کوه رسید برادرزادگان را حبس فرمود.

بس درین صورت یگانه مدرك دیگری که قول آن تا حدی قابل اطمینان هم است عبارت است از کتاب گران بهای آداب الحرب والشجاعه که راجع به برخی از واقعات تاریخ آل سبککنگین غزنه و آل شنسب غور معلوماتی بدست می دهد.

شریف محمد ابن ملاغور ابن سعید ملقب به مبارکشاه مؤلف این کتاب در یکی از داستان های خود از شخصی بنام امیرخان نام می برد و ویرا سپه سالار و جانشین علاء الدین حسین غوری بعد از حریق آن شهر معرفی می داند و چنانچه از آن داستان برمی آید امیرخان سپه سالار به قول مبارکشاه فخر مدبر ظلم بسیاری به اهالی غزنه رو داشت تا آنکه مردم غزنه به خواجیه امام قدوة الالیا شمس العارفین ابوالموید زحمة الله علیه که از روحانیون بزرگ غزنه در هنگام فتح سلطان علاء الدین غوری بود شکایت بردند و از وی چاره جستند. (۱)

اما باز هم نمی توان از حکایتی چنان طول مدت حکمرانی امیرخان را در غزنه بصورت یقینی معلوم کرد.

(۱) رجوع شود به اقتباسات آداب الحرب والشجاعه ص ۴۸ و ۴۹ طبع لاهور.

سر و ذنا هید

بگذار که در ساحل این شام دل انگیز

بر زورق مهتاب سرودی بسرا یم

وانگه چو پرستوی سحر خیز سبک پر

آغوش کنم بازو بسوی تو بیا یم



نا هید دل افروز چو نیلوفر و نسرین

آغوش به صد ناز و به صد عشق کشاید

پروانه زرین پرو بالیست که شبها

از خانه برون گردد و پرواز نماید



پرواز بجائی که بهشت است و بهار است

پرواز بجائی که شراب است و سرود است

جائیکه به صحرای فلک قافله این اوقات فریبگی

صهبای سپید یست که در جام کبود است



نا هید درین شام دلا ویز روا نبخش

از تیرگی و ظلمت شب رو به فرار است

در گلشن رنگین و فریبای طبیعت

بادیده رؤیا به تماشای بهار است

واصف باختری